**مقام عشق در قرآن**

عشق" به معنای محبت شدید و علاقه خاص است.

در قرآن کلمه عشق به صراحت نیامده، امّا از مفاهیم دیگری که معنای عشق را می رساند، نام برده شده است:

"بعضی از مردم معبود هایی غیر از خداوند، برای خود انتخاب می کنند و آن ها را چون خدا دوست می دارند، امّا آن ها که ایمان دارند،‌ عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبوهاشان) شدید تر است".[بقره (2) آیه 165[  
در این آیه شریفه، شد حبّ و علاقمندی به عشق تفسیر شده است.  
در روایات و احادیث،‌ از "عشق" نام برده شده است.

**پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود:** "با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت است و با عشق عبادت کند".[بحارالانوار، ج 67، ص 253، حدیث 10[

علاّمه مجلسی بعد از ذکر حدیث می فرماید: عشق به معنای زیاده روی در دوست داشتن و محبت است. گاهی خیال می شود عشق، مخصوص علاقه داشتن به امور باطل است، به همین جهت در علاقه به خدا به کار نمی رود، اما این حدیث بر خلاف پندار مزبور است؟ آن چه در مورد مذمت و سرزنش است، ‌عشق جسمانی، حیوانی و شهوانی است و آن چه مورد مدح و ستایش قرار گرفته، عشق روحانی و انسانی می باشد. عشق نوع اوّل به مجرّد وصال و رسیدن به آن، فانی شده و از بین می رود و عشق از نوع دوم تا ابد باقی و پایدار است.[بحارالانوار، ج 67، ص 254[

"عشق" به معنای محبت شدید و علاقه خاص است. در قرآن کلمه عشق به صراحت نیامده، امّا از مفاهیم دیگری که معنای عشق را می رساند، نام برده شده است: "بعضی از مردم معبود هایی غیر از خداوند، برای خود انتخاب می کنند و آن ها را چون خدا دوست می دارند، امّا آن ها که ایمان دارند،‌ عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبوهاشان) شدید تر است".[بقره (2) آیه 165[  
در این آیه شریفه، شد حبّ و علاقمندی به عشق تفسیر شده است.  
در روایات و احادیث،‌ از "عشق" نام برده شده است.  
پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: "با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت است و با عشق عبادت کند".[بحارالانوار، ج 67، ص 253، حدیث 10[  
علاّمه مجلسی بعد از ذکر حدیث می فرماید: عشق به معنای زیاده روی در دوست داشتن و محبت است. گاهی خیال می شود عشق، مخصوص علاقه داشتن به امور باطل است، به همین جهت در علاقه به خدا به کار نمی رود، اما این حدیث بر خلاف پندار مزبور است؟ آن چه در مورد مذمت و سرزنش است، ‌عشق جسمانی، حیوانی و شهوانی است و آن چه مورد مدح و ستایش قرار گرفته، عشق روحانی و انسانی می باشد. عشق نوع اوّل به مجرّد وصال و رسیدن به آن، فانی شده و از بین می رود و عشق از نوع دوم تا ابد باقی و پایدار است.[بحارالانوار، ج 67، ص 254[

درباره رابطه عقل و عشق نیز باید گفت که وادی عقل با فضای عشق متفاوت است؛ در این باره سه نکته قابل ذکر است:  
1.عقل فقط راهنما است؛ مولا علی(ع) میفرمایند: «عقل هدایت بخش و نجات دهنده است...»، (میزان الحکمه، ج 6، ص 397، ر 13022، مکتب الاعلام الاسلامی، چ اوّل، سال 1362). و نیزمیفرمایند: العقل یصلح الرویة ؛ عقل رویه و منش را اصلاح میکند (همان، ص 396، ر 13019(

2. عقل عشق آفرین است؛ امام علی(ع) میفرمایند: العقل رقی الی اعلی علیین ؛ عقل باعث ترقی انسان به اعلی علیین میباشد (همان، ر13016). وقتی انسان عقل خود را به کار گیرد، راه را از چاه میشناسد؛ سلوک سعادت را از سقوط شقاوت باز مییابد؛ خانه جانان را از کاشانه شیطان جدا میسازد و حتی عشق حقیقی را از عشق مجازی متمایز میکند. انسان در پرتو عقل، راه اعلی علیین را میجوید و لذّت تشخیص و ترسیم چنین راهی، کام تشنه را برای وصول به گوارایی آب تحریک میکند و با تکرار تصور ضرورت پیمودن راه عشق، دل را با خود همراه میسازد. از این رو میگوییم: عقل عشق آفرین است.

3. مرکب وصول و معرفت قلبی عشق است نه عقل؛ عقل چون پلیس، فقط راهنمای خوبی است و گرنه هرگز پای پیمودن راه وصال را ندارد. وقتی با جرقه‏های راه بخش عقل، عشق در دل زبانه کشید؛ دل عاشق گام‏های نخستین راه معرفت را بر میدارد و کم کم به حالاتی بلند میرسد که از عقل نشانی نمیماند.  
جناب عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد حافظ  
در آن حالات بلند، عقل محو میشود؛ گرچه آن حالات بعد از سال‏ها ریاضت، لحظاتی بیش نیست. پس عقل در دو مرحله اوّل، نه تنها زایل کننده عشق نیست؛ بلکه میتواند راه عشق حقیقی را بنمایاند و در مرحله سوم هم در بعضی از حالات بلند عرفانی و عشق حقیقی،اصلاً جایی برای عقل و توجّه به آن نمیماند. به لحاظ این مرتبه بالا، میتوان گفت: عقل خود حجاب عشق است.  
به عبارت دیگر عقل و عشق را اگر به خوبی بشناسیم با هم تقابل ندارند . عقل انسان را تا مرحله ای راهنمایی می کند و برای سیربالاتر باید از نردبان عشق بهره گرفت . در عین حال عقل می تواند مراقبت کند که انسان در مسیر عشق به بیراهه نیفتد.  
پس می تواند در کمال انسان با هم مشارکت داشته باشند ، بی آنکه یکی را بگیریم و دیگری را طرد کنیم.

«عشق» و «محبت» و «هوی» کلماتی هستند که ما در زبان عربی و فارسی برای اشاره به همین چیزی داریم که می‌خواهیم از آن سخن بگوییم. کلمه‌ی عشق در قرآن نیامده است، اما «محبت» و «هوی» به کار رفته است. در قرآن کلمه‌ی «محبت» به صورت محمود و کلمه‌ی «هوی» همواره به صورت مذموم به کار رفته است، اما کلمه‌ی «عشق» با اینکه در قرآن نیامده است، در ادبیات عربی و فارسی دارای اهمیت بسیاری است.  در ریشه‌ی زبانهای اروپایی امروز کلمات لاتینی «امور» و «کاریتاس» (amor و caritas) و کلمات یونانی «فیلیا» و «اروس» و «آگاپه» (philia و eros و agape) برای عشق  وجود دارد. «فیلیا» مصداق آن نوع عشقی را به وجود می‌آورد که متضمن دوستی است و «امور» و «اروس» آن نوع عشقی را به وجود می‌آورد که مبتنی بر میل است و «کاریتاس» و «آگاپه» به معنای عشق والا و بی‌خود است.

هر تلاشی برای رسیدن به تعریفی دقیق از «عشق» محکوم به شکست است. ما آن را تجربه می‌کنیم، اما دقیقاً قادر به بیانش نیستیم. چنانکه جلال الدین مولوی می‌گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن

گرچه تفسیر زبان روشنگرست

لیک عشق بی‌زبان روشنترست

چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت

چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

مردمان درباره‌ی عشق سخن می‌گویند و گاهی این کلمه را برای اموری به کار می‌برند که شنونده‌ی اهل تأمل یافتن معنایی مشترک میان آنها را دشوار می‌یابد. چنانکه ولتر دردانشنامه‌ی فلسفی خود می‌گوید:

«اقسام عشق آن‌قدر زیاد است که آدم وقتی می‌خواهد تعریفی از آن به دست آورد در می‌ماند. به هوسی که چندروزی بیشتر دوام ندارد با گستاخی نام "عشق" می‌دهند و همچنین به احساسی که خالی از هرگونه احترامی است و به رابطه‌ی نامشروع اتفاقی و به تظاهرهای "فاسق زن شوهردار" و به عادتی متحجر و به توهمات رومانتیک و به رغبتی که در پی تمنای فوری به وجود می‌آید؛ آری، مردم این نام را به هزار چیز موهوم می‌دهند».

 با این وصف، شناختی که ما می‌توانیم از «عشق» داشته باشیم از همین «گفتار» (discourse)هایی به دست می‌آید که درباره‌ی عشق وجود دارد. در تمدن غربی پنج دسته اندیشه را می‌توان در خصوص «عشق» در زمانهای مختلف یا به‌طور همزمان تشخیص داد. (١) اصل تکوین دهنده‌ی عالم و لذا خود هستی خدا (خلاقیت)؛ (٢) دوستی، دلبستگی به دیگر مخلوقات، اشتیاق به دیگران (خیرخواهانه، آموزشی، دگردیسانه، تحسین‌آمیز، تجلیل‌کننده)؛ (٣) کشش عاطفی، حالاتی در مرد دارای قدرت که «او را تسخیر می‌کند»، نیرویی فیزیولوژیکی یا روان‌شناختی، یا اساطیری (حالتی انفعالی)؛ (٤) شور پرزجری که به‌طور اختیاری انتخاب شده، وسایل مصنوعی و "انحرافها"ی میل جنسی، پرورش میل از برای خود آن (فرهنگ)؛ روابط جنسی و میل به تولید مثل و زاد و ولد.